

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعمیرات



به اتفاق همه متخصصین علوم انسانی، محصولِ نهاییِ «انسان‌شناسی» انسان‌ها تاکنون، از مقداری معارف سطحی و غیر منسجم تجاوز نمی‌کند. در این باره احتیاجی به تفصیل مشروح نداریم، بلکه فقط کافی است به یک سؤال از سؤالاتِ خطرناکی که دود از دودمان بشریت درآورده است، توجه کنیم. این سؤال خطرناک چیست؟ سؤالی که با شکل‌های گوناگونِ خود، از اغلب جوامع بشری برخاسته و در اعماقِ دلِ خردمندان و رهبرانِ فکریِ دلسوز، شدیدترین تأثیر را ایجاد می‌کند، این است: چرا به ما نمی‌گویید فلسفهٔ زندگی چیست؟ چرا افکار ما را با یک سلسله مطالب شعری، و دیدگان ما را با مشت‌های مناظر فریبنده بی‌اساس، و گوش‌های ما را با صداهایی موزون که به خودی خود سؤالات فراوانی را در مقابل دیدگان ما جلوه‌گر می‌سازد، پرمی‌کنید، اما یک جملهٔ شفاف دربارهٔ «فلسفهٔ زندگی» نمی‌گویید؟

از وضعی که امروزه جوامع بشری در آن قرار گرفته‌اند، چنین می‌توانیم نتیجه بگیریم که از انسان و انسانیت، جز قیافه‌های محدودی - آن هم برای ایجاد همزیستی و رفع مزاحمت از یکدیگر - چیزی روشن نشده است. بیایید «انسان» را برای یک بار هم که شده، از «دیدگاه قرآن» مطالعه کنیم، باشد که «از نصف راه ضرر برگردیم که خود سود بزرگی است».



حرکت و تحول از دیدگاه قرآن

به انضمام انسان در افق قرآن

محمدتقی جعفری

نمایه مطالب

| | |
|--|-----------|
| پیشگفتار | ۹ |
| حرکت و تحوّل از دیدگاه علم و فلسفه | ۱۳ |
| پذیرش حرکت جهان و بویایی انسان | ۱۳ |
| ۱- منبع درون ذاتی | ۱۳ |
| ۲- منبع برون ذاتی | ۱۴ |
| تازه کهنه نما | ۱۵ |
| اصول کلی حرکت و تحوّل | ۱۷ |
| سه قسم عمده حرکت | ۱۸ |
| چند مسأله درباره حرکت | ۱۹ |
| ۱- حرکت کلی | ۲۵ |
| ۲- حرکت های معین و مشخص به وسیله عوامل درونی و برونی | ۲۵ |
| تعریف مواد؛ با حرکت و بدون حرکت | ۲۸ |
| عامل حرکت داخلی است یا خارجی؟! | ۲۹ |
| من، حرکت و زمان | ۳۱ |
| حرکت با ملاحظه چه چیز؟ | ۳۸ |
| شکل اول - حرکت، یک پدیده نسبی است | ۳۸ |
| شکل دوم - چرایی درک | ۳۸ |
| شکل سوم - حرکت به ملاحظه موضوع متحرک | ۳۹ |
| حرکت و تحوّل از دیدگاه قرآن | ۴۳ |
| نوع یکم- آیات حرکت و دگرگونی جهان هستی | ۴۳ |
| تفاوت میان دو دیدگاه در تحوّل | ۵۹ |
| آیا حرکت و تحوّل هستی تکاملی است؟ | ۶۱ |
| مغایرت هدفدار بودن جهان با بسیر تکاملی آن | ۶۱ |
| مقصود از کمال و تکامل چیست؟ | ۶۳ |
| تکامل از کدامین عامل سرچشمه می گیرد؟ | ۶۵ |

| | |
|-----|--|
| ۶۸ | نوع دوم- آیات مربوط به تحوّل انسان |
| ۷۵ | مقصد نهایی تحولات جوامع بشری؛ نظری به آیات قرآنی |
| ۷۶ | منطق قرآن، و سقوط به علت میخکوب شدن در سنت‌های گذشته |
| ۷۷ | عامل یکم- تکیه ناآگاهانه بر گذشته |
| ۷۸ | عامل دوم- تکیه بر توجه اکثریت در تشخیص واقعیات |
| ۷۸ | قرآن و نفی وابستگی در تکامل و سقوط |
| ۸۲ | انسان در افق قرآن |
| ۸۲ | مقدمه |
| ۸۶ | حقیقت انسان در قرآن |
| ۸۷ | جریان جسمانی انسان در قرآن |
| ۸۹ | حیات طبیعی و حیات ابدی |
| ۸۹ | اول- حیات طبیعی دنیوی |
| ۹۰ | دوم- حیات اُخروی و ابدی |
| ۹۲ | «خودِ طبیعی» و «خودِ انسانی» |
| ۹۴ | «خودِ طبیعی» |
| ۹۴ | ۱- انسان دوستدار مال دنیا و سودجوست |
| ۹۴ | ۲- می‌خواهد از «ضرر» فرار کند |
| ۹۵ | ۳- «حیله‌گر» است |
| ۹۵ | ۴- اگر بی‌نیاز شود، طغیان خواهد کرد |
| ۹۵ | ۵- شتابگر است |
| ۹۶ | ۶- انسان «ناتوان» است |
| ۹۶ | ۷- انسان «مُمسک» و بخیل است |
| ۹۶ | ۸- «اعتدال» ندارد |
| ۹۶ | ۹- موجودی «جدل‌پیشه» است |
| ۹۶ | ۱۰- «کُفْرُوْرز» است و پوشاننده حقایق |
| ۹۸ | توضیحی دربارهٔ اصول یاد شده |
| ۱۰۱ | «خودِ انسانی» |

نمایه مطالب ۷

| | |
|-----|--|
| ۱۰۳ | «ایده آل اعلیٰ» |
| ۱۰۴ | «خود طبیعی» انسانی (نفس) |
| ۱۰۸ | جلوه‌های نفس در جریان زندگی |
| ۱۱۰ | قیافه ایمانی انسان در قرآن |
| ۱۱۰ | ۱- ایمان، نور خدایی |
| ۱۱۳ | ۲- ایمان، پدیدآورندهٔ محبت راستین |
| ۱۱۴ | ۳- رابطهٔ تقوا، ایمان و دانش |
| ۱۱۴ | ۴- ایمان ضد «ترس» و «اندوه» |
| ۱۱۸ | رشد واقعی انسان‌ها، تنها در پناه ایمان |
| ۱۲۲ | حکومت قانون در روند تکاملی اجتماع |
| ۱۲۴ | علت کلی سقوط و اعتلای جوامع |
| ۱۲۸ | جامعهٔ ستمکار، در معرض نابودی |
| ۱۲۹ | «اجتماع»، مضمحل رأفت و رحمت الهی |
| ۱۳۰ | اگر «ترس» نباشد |
| ۱۳۲ | ستمکارترین مردم کیست؟ |
| ۱۳۲ | ارزش یک انسان |
| ۱۳۴ | اصلاح میان افراد اجتماع و جوامع بشری |
| ۱۳۹ | عدالت اجتماعی، انگیزهٔ ارسال انبیاء |
| ۱۴۲ | خصوصیت، طبیعت تشکلی اجتماعات |
| ۱۴۳ | لزوم وجود حجت |
| ۱۴۵ | اجتماع، به مثابه افراد طغیان‌گر |
| ۱۴۸ | برکناری از اجتماع ستمکار |
| ۱۵۱ | نمایهٔ آیات |
| ۱۵۶ | نمایهٔ روایات |
| ۱۵۷ | نمایهٔ نام‌ها |
| ۱۵۹ | نمایهٔ کتاب‌ها |



پیشگفتار

... و باز سخن بر سر قرآن است؛ کتابی عظیم که مصدر اساسی ترین حرکت‌ها و تحول‌ها بوده است و مغزهای بیدار، بیداری خود را از آن وام گرفته‌اند و بیدارگران، سرو بیداری خود را باطنین آن - پتک‌وار - بر سر غفلت‌ها، جهالت‌ها، رکودها، خمودها و جمودها فرود آورده‌اند.

در وسعت‌گاه مبارزه با نیستی و نابودگی و کم‌تحرکی، هیچ کتابی مثل قرآن پیشرو و پیشتاز نبوده است. قرآن با آیاتی که ترنم ازلی و ابدی آن شور و تحرک بود، توانست از تاریخستان جزیره العرب هزار و چهارصد سال پیش، شورستانی برپا سازد که آوای تحرک را در لبان هویت جسمی و روحی بشر بکارد. چه باید گفت درباره کتابی که مانده‌های و حیانی آن انباشته از هزارها نوع پیام معنوی حرکت خیز و روانه‌کننده است! چه باید گفت از صدها و صدها ندایی که مناداوار بر سر چکاوک‌های سکوت فرو می‌بارد و از فرزندان خاک می‌خواهد که بال‌های خویش را گشوده و به حرم افلاک گام بگذارند!

وحی که ثناخوان حرکت و حامی حرکت‌گرایی بود، در قرآن به اوج خود رسید، صعود گرفت، تعالی یافت و مصدر حرکتی جدید و نو گردید؛ امری که فلسفه‌ها - علی‌رغم امعان نظری که در خصوص آن دارند - هرگز نتوانسته‌اند به افق ساحت خاص آن بار یابند. قرآن آن‌گاه که از هستی سخن می‌گوید، صلابت خاص خود را باز می‌تاباند؛ صلابتی که وقتی به ساحت تعریف انسان می‌رسد، رنگی از انعطاف می‌گیرد و این فکر را پیش روی قرار می‌دهد که: انسان چیست؟ لازمه حیات او چه تواند بود؟

عنصر حیات چیست؟ حیات چه مسیری را طی می‌کند و اساساً چرا از قافِ بلندِ حقیقت بر خاکزار هستی سرازیر شده است؟ ... و چون در پاسخ همه این سؤالات، مفهومی از حرکت نهفته است، حرکت به طریقی بنیادین مورد توجه قرآن قرار می‌گیرد و متفکران بالانندیش، اصالت آن را جدی گرفته و به بازکاوی لایه‌های مکتوم آن می‌پردازند. حجم کتاب‌ها و تعداد عناوین نوشته‌هایی که در این خصوص به قلم آمده، چندان زیاد نیست، اما علی‌رغم قَلبِ خود، از کثرت مفهوم برخوردار است و غالباً آن بخش از قرآن‌پژوهان به این موضوع پرداخته‌اند که قرآن را از منظری بالا مورد پژوهش و دریافتِ خود قرار داده‌اند.

علامه جعفری از زمره متفکرانی است که قرآن را از دریچه این ره‌آورد می‌نگریست و چنین شد که پیشگام بحث و طرح «حرکت و تحوّل از دیدگاه قرآن» گردید و با سلسله مباحثی گزیده - اما پر بار - این روایت را به سمع و نظر صاحبان بصیرت رساند. این کتاب را باید از افتخارات این بحث شمرد که اکنون پس از گذشت چندین دهه از آغاز و فرجامش، برای خود اهمیت تاریخی هم یافته است. بدین سان، کتابی که هم‌اینک تقدیم دانشوران می‌گردد، متن ویرایش و پیرایش شده «حرکت و تحوّل از دیدگاه قرآن» است که از سال‌ها پیش نایاب بود و کثرت خواستاری جویندگان، این مرکز را بر آن داشت تا نسبت به بازبینی و انتشار آن، اقدام زودهنگام به عمل آورد.

بخش دوم این کتاب - در اصل - کتابِ قرآنی دیگری است از علامه جعفری با عنوان «انسان در افق قرآن» که بیش از دو دهه قبل توسط مؤسسه القرآن الکریم بنیاد بعثت چاپ شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته بود. با نظر به این که اثر یادشده هم‌اکنون دیگر در دسترس علاقه‌مندان نیست و مطالب آن ثبات و قوّت علمی خویش را تا حدود زیادی حفظ کرده است، بسیار به جا می‌نمود که در هامش این کتاب بیاید و

چنین بود که با ویرایش و پیرایش مجدد به بدنه «حرکت و تحوّل از دیدگاه قرآن» ملصق شد. این‌ها همه از آن روست که این مؤسسه ارائه تفکرات قرآنی استاد فقید را در الویت برنامه‌های خود می‌داند و پس از ارائه «قرآن نماد حیات معقول» که مورد استقبال اهل فضل و دانایی قرار گرفت، امید است گام‌های بعدی نیز با اتکاء به مدد‌های رحمانی، مورد قبول حضرت حق واقع شود.

در پایان مایه بسی فخر و مباهات خواهد بود که خوانندگان فهیم و نکته‌سنج، پس از مطالعه این اثر، ما را از دیدگاه‌های خود مطلع نموده و این مؤسسه را در ادامه راهی که پیش روی خود دارد، یاری کنند.

بمنّه و فضله و کرمه

مؤسّس تبرّج نیشترآباد علامه حلی‌بنوری



حرکت و تحوّل از دیدگاه علم و فلسفه

پذیرش حرکت جهان و پویایی انسان

علت اساسی پذیرش حرکت جهان هستی و پویایی انسان در مجرای علوم و فلسفه‌ها، دو منبع بنیادین دارد:

۱- منبع درون ذاتی

منبع درون ذاتی عبارت است از: احساس نوعی استمرار ملموس که همگان در حال اعتدال روانی در درون خود آن را درمی‌یابند. این احساس، به گونه‌ای است که هم دارای جنبه فیزیولوژیکی است و هم دارای جنبه روانی محض. بنابراین، استمرار حرکت و تحوّل صورت گرفته در درون، موضوعی را که ممکن است برای یک لحظه کوتاه در ذهن منعکس شده باشد، حتی برای یک لحظه هم به حال سکون رهانمی‌کند. به همین جهت است که می‌توانیم بگوییم: اگر فرض شود همه اجزاء و روابط جهان هستی ساکن بوده باشند، باز منبع درونی ما با حرکت مستمری که در ذات خود دارد، قطار اجزاء و روابط آن اشیاء - اعم از متحرک و ساکن، درختان و تپه‌ها و نیز ساختمان‌هایی که از مقابل آن عبور می‌کند - در حال «حرکت» می‌بیند. در حقیقت، این

منبع درون ذاتی حرکت است که پاسخگوی جوشش نوگرایی مستمر حیات محسوب می‌شود و همین منبع است که نمی‌گذارد انسانی که دارای اعتدال روانی واقعی است، در هیچ‌یک از موقعیت‌های به‌دست آمده‌اش توقف نماید؛ هرچند آن موقعیت از نظر آرمانی در حدّ اعلا مهم بوده باشد.

اما افراد انسانی در اشباع جوشش‌های این منبع، به گروه‌های بس متنوعی تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

الف- افرادی که در سطوح پایین معرفت قرار داشته، با دل‌بستگی به لذات حسی و دلخوشی به مایحتاج زندگی، صرفاً جهت گذران عمر، به جوشش مزبور پاسخ می‌گویند.

ب- گروهی که در سطوح بالای معرفت قرار داشته و هرگز اسیر جاذبه‌های ناپایدار و لذات سطحی برخاسته از آن نمی‌شوند، بلکه با تکاپو در راه کشف معارف و موقعیت‌های پیشرفته‌تر، می‌کوشند منبع جوشش نوگرایی را تا حدّ امکان اشباع نمایند.

۲- منبع بیرون ذاتی

این منبع عبارت است از: واقعیت بیرون از ذات که در همه اجزاء و روابط جهان هستی با نمودهای مختلف خود دیده می‌شود، و یا در رتبه بعد با استدلال‌های عقلی اثبات می‌گردد. بدین جهت است که ذهن انسانی، هر چند هم که بخواهد با مفاهیم «حرکت» و «زمان» بازی کند - یعنی درجه مفاهیم را کم و زیاد نموده، پیش و پس بکند - قدرت به هم زدن نظم جریانی را که عملاً در طبیعت حکمفرماست، ندارد، لذا حرکت و تحول در جهان عینی بدون دخالت و تصرفات ذهن اثبات می‌شود. این واقعیت خارجی نظم مورد مشاهده در حرکت جهان عینی که در پهنه هستی عمومیّت دارد، ایده آلیست را مجبور به پذیرش «واقعیت عینی» می‌نماید؛ بدین معنی که او هم می‌بیند ذهن و درک آدمی هر اندازه هم که قوی و به اصطلاح بازیگر و متصرف در

پدیده‌ها باشد، باز نمی‌تواند فصل پاییز یک سال را از فصل بهار همان سال طولانی‌تر کند. مجموع این دو منبع اساسی حرکت را در چند بیت زیر از مولوی مورد ملاحظه قرار می‌دهیم:

| | |
|----------------------------|---------------------------------------|
| هر نفس نو می‌شود دنیا و ما | بی‌خبر از نو شدن اندر بقا |
| عمر هم چون جوی نو می‌رسد | مستمزی می‌نماید در جسد |
| شاخ آتش را بجنابانی به ساز | در نظر او می‌نماید بس دراز |
| این درازی، مدت از تیزی صنع | می‌نماید سرعت‌انگیزی صنع ^۱ |

تازه‌کهنه‌نما

در نظرها، چرخ بس کهنه و قدیم پیش چشمش، هر دمی خلقی جدید^۲

تردید در اصل وجود تحول و دگرگونی در دو قلمرو طبیعت و انسان، جز در شب‌نشینی‌های نهیلیست‌ها - که حتی واقعیت هستی خود را هم مورد شک و تردید قرار می‌دهند - قابل جستجو و دریافت نیست. این موضوع را به‌عنوان بدیهی‌ترین اصل محسوس و معقول، به جز شخصی به نام زنون (۴۸۹ پیش از میلاد) در تمام طول تاریخ علم و معرفت، هیچ‌کس نفی نکرده است. حتی خود این شخص وقتی متوجه می‌شود که روشن‌ترین پدیده عالم هستی را منکر شده است، با جانشین ساختن «سکون‌های متوالی» به جای «حرکت»، خود را تسلیت داده و به این موضوع دل خوش می‌کند.

در این جا ما نباید علاوه بر خطای زنون، خطایی دیگر را که فرسودن مغز برای انتقاد از خیالات اوست، مرتکب شویم. بنابراین، با یک عبارت مختصر می‌توانیم بگوییم: تردید روا داشتن در این مقوله و انکار اصل حرکت و تحول، از نظر حس و

۱- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، صص ۵۰۶ و ۵۰۵.

۲- همان مأخذ، ج ۱۴، ص ۵۶۰.

عقل، مساوی با انکار همه چیز است، تا به آن حدّ که حتّی خود همان «منکر» و «انکارش» را هم شامل می‌شود.

در عین حال، فراموش نمی‌کنیم که دربارهٔ حرکت و تحوّل، سه مسألهٔ مهم همواره مورد اختلاف بوده و شاید با نظر به مشکلات لاینحلی که در مقابل آن دیده می‌شود، در آینده‌های بسیار طولانی نیز تکلیف آن‌ها به صورت قاطعانه و مبرهن تعیین نشود. این مسائل عبارتند از:

۱- تعریف حرکت و تحوّل

۲- نحوهٔ ربط متغیّر‌ها به ثابت‌های عینی و محسوس

۳- نتیجه‌گیری‌های فلسفی از حرکت و تحوّل

اختلاف در مسائل سه‌گانهٔ مذکور، به جای آن‌که موجب گسترش نظریات و بسط بررسی‌های عالی و تکامل یافته‌تر گردد، متأسفانه به لحاظ نظری عامل تضادهایی شده است که مسأله را احیاناً از دیدگاه فلسفی غیر قابل حل می‌نماید و این موضوع - در نهایت - متفکران و به تبع پیروان و طرفداران‌شان را به صف‌آرایی‌های خصمانه کشانده است.

ما می‌دانیم که از آغاز تاریخ تماس بشر با جهان طبیعت و قلمرو انسان تا کنون، موضوع حرکت و تحوّل، در مقابل مشاهده‌های حسّی و علمی و دریافت‌های فلسفی قرار داشته و تمام شؤون زندگی مادی و معنوی را در روبنای خود قرار داده و بر ماهیت آن نیز سایه انداخته است. بالحاظ این فرض، نباید اختلاف در تعریف حقیقت حرکت و یا ربط حرکت به ثابت‌ها و نتیجه‌گیری‌های مکتبی در مورد این پدیدهٔ اساسی و شناخت آن، موجب بروز و هجوم مناقشات ضد و نقیض ارباب نظرگاه‌های مکتب‌های مختلف شود.

اگر ما در قبول اختلاف‌عینک‌هایی که شیشه‌های آن از خصوصیات درونی متفکر و قاب‌هایش از شرایط موجود به عاریت گرفته می‌شود، بتوانیم متاع علمی اخذ کنیم و

گردها و غبارها و لکه‌های تیره‌کننده جریانات خارج از واقع‌نگری را از عینک خود بزداییم، مسلّم است که دست‌بازیگرهای اوهام و تخیلاتِ واهی، هرگز ما را به صف‌آرایی‌های ضدّ واقع‌بینانه و ادا نخواستند کرد. بر این اساس، ما می‌توانیم عده‌ای از اصول‌مورد پذیرش حرکت را در پیشبرد علوم طبیعی و معارف انسانی به کار ببندیم و رفع شدن تاریکی‌های آن را به آینده‌هایی که تدریجاً پرده از روی واقعیات برمی‌دارد، موکول کنیم.

اصول کلی حرکت و تحول

در خصوص حرکت و تحول، چند اصول کلی در دست داریم که در این جا مورد اشاره قرار می‌گیرد:

- ۱- حرکت و تحول، بدون امکان کم‌ترین تردید قطعاً وجود دارد.
- ۲- حرکت و تحول، انواع بسیار گوناگونی دارد که در علوم مختلفی مورد بررسی، تحلیل و مطالعه قرار می‌گیرد، نه فقط در یک رشته از علوم.
- ۳- اختلاف و تنوع حرکت‌ها، در اصل به اختلاف و تنوع مورد پذیرش حرکت در پیشبرد علوم طبیعی و معارف انسانی مربوط است.
- ۴- موقعی که مغز آدمی با حرکت و تحول - چه شکل درونی آن و چه شکل برون‌اش - روبه‌رو می‌شود، برای او دو نوع دریافت دست می‌دهد:
نوع اول: درکِ خالصِ اصلِ حرکت، مانند درک تنوع رنگ‌ها، تحولِ خودِ وجود، حرکت قطار و یا پرواز هواپیما. در این نوع از پدیده‌های عینی، حرکت مانند سایر اشیاء عینی بوده - و در یک کلام - در ذهن ماست که نقش می‌بندد.
نوع دوم: این نوع، درکِ بازتابیِ حرکت است؛ یعنی ذهنِ ما حرکت را چنان درمی‌یابد که بی‌اختیار دست به فعالیت «زمان‌سازی» می‌زند. در این حالت است که ما از تماس با حرکت، کشش زمان را با سه تعین خاصّ اش (گذشته، حال، آینده) - که آن هم به فعالیت‌های مغزی مربوط است - درک نموده و دریافت می‌کنیم.

۵- تنوعی که در عناصر و اشکال ماده و روابط آنها مورد مشاهده ما قرار می‌گیرد. در چنین مواقعی، یا تنوع، معلول حرکت است، یا حرکت معلول آن تنوع.

سه قسم عمده حرکت

برای حرکت‌های موجود در دو قلمرو جهان طبیعت و انسان، سه قسم عمده زیر را می‌توان در نظر گرفت:

قسم یکم - حرکتِ رو به تشکّل و سازندگی

قسم دوم - حرکتِ رو به انحلال و پاشیدگی

قسم سوم - حرکت در مجرای موقعیت‌های مستمر

تا این بخش از بحث، شماری از مسائل کاملاً روشن و مقبول علمی و فلسفی همگانی را شناختیم. اکنون اگر کسی اعتراض کند که ما درباره ماهیت خود «حرکت» نتوانسته‌ایم به یک تعریف و توصیف مشخص برسیم، که آن را به عنوان یک شناخت بدیهی، جزء معلومات خود تلقی کنیم، پاسخ این اعتراض را همین مسائل روشن موجود در خصوص «حرکت» خواهد داد، که هر یک از آنها چهره مخصوصی از ماهیت تحوّل را برای ما قابل درک می‌سازد، و نیز با گسترش تدریجی معلومات، می‌توانیم با چهره‌های دیگری نیز آشنایی حاصل کنیم. البته این هرگز به آن معنا نیست که ما از تعریف این حسّاس‌ترین و اساسی‌ترین موضوع و پدیده هستی دست کشیده و به چهره‌های متنوع آن قناعت ورزیده‌ایم، بلکه می‌خواهیم بگوییم: حرکت و تحوّل هم مانند جریان الکتریسیته یا عدد، بدون این که از نظر ماهیت برای ما به صورت کامل روشن شود، دارای این خاصیت است که می‌توانیم آن را مورد بهره‌برداری قرار بدهیم.

به اضافه این که مفهوم حرکت، با قطع نظر از صدها مسأله گوناگون که در منشأ و نتایج و خواص آن وجود دارد، از روشن‌ترین مفاهیم است. مانند واقعیت و هستی که اگر از همان دریافت‌های روشنی که درباره آن‌ها داریم، منصرف شده و به تجزیه و

تحلیل‌های تجربیدی بپردازیم، جز افزودن به ابهام و تاریکی آن‌ها، کاری نخواهیم توانست انجام دهیم. اکنون درباره حرکت چند مسأله دیگر را متذکر می‌شویم.

چند مسأله درباره حرکت

۱- با آشنایی عوامل ایجادکننده حرکت در یک رویداد، می‌توان به نقطه‌های مسیر آن حرکت، راه‌برد و آشنایی حاصل نمود. این آگاهی و اطلاع درباره عوامل و مسیر حرکت و واحدهایی که احیاناً در مسیر آن قرار خواهد گرفت، با علم به نتایج و معلول‌های حرکت در مسیر - که قهراً در پیش آن قرار گرفته است - رابطه مستقیم دارد. هرچه آگاهی اول بیش‌تر و عمیق‌تر باشد، آگاهی دوم، کامل‌تر و متقن‌تر خواهد شد و بالعکس موضوع نیز صادق است.

۲- شخصیت انسان‌ها، در حال ایجاد تماس با یک رویداد متحرک، به جهت قدرت و ضعف شخصیت، دریافت‌ها و عکس‌العمل‌های مختلفی از خود بر جای می‌گذارند. هر چه شخصیت و ادامه فرماندهی آن از جنبه‌های گوناگون موفق‌تر باشد، موضوع متفاوت خواهد شد و بالعکس موضوع نیز درست است. یعنی در صورت ضعف شخصیت و نقص آشنایی با خواص و قوانین تحول، شخصیت به تدریج متلاشی شده و اصولاً آن شخص به بیماری «چند شخصیتی» مبتلا خواهد گشت. این یک واقعیت است که: وجود قوانین در همه علوم و جهان‌نگری‌ها، دلیل وجود «ثابت»‌ها می‌باشد.

۳- تشابه تحولات روی موضوعات خاص، منشأ انتزاع قوانین در علوم می‌شود. به عنوان مثال: ما می‌دانیم اگر ریشه گیاه یا گل معینی، با تفاعل صحیح و عناصر مخصوص حرکت نموده و تداوم پیدا کند، آن گیاه یا گل مفروض می‌روید و پس از رشد، به حال طبیعی خود می‌رسد. از این جریانات مشابه، ما خواهیم توانست قانون ثابت آن گل و گیاه را درک کنیم. باز می‌دانیم که اگر شخصیت آدمی تحت تأثیر موضوعات متضاد قرار بگیرد و هر موضوع متضادی را با تمام ابعاد شخصیت خود

بپذیرد، چون فرض بر این است که موضوعاتِ مورد پذیرش متضاد بوده و قابل جمع نیستند، بر این اساس آن شخصیت تجزیه می‌شود. به اصطلاح دیگر؛ وحدت شخصیت مختل گشته و به هویتی کاملاً «چند شخصیتی» مبتلا می‌شود. تشابه دائمی این جریان در موارد متعدّد، لزوماً قانون ثابتی را درباره شخصیت اثبات می‌کند و به دنبال این امر، تمام قوانین علمی و هنری و تکنیکی، بدون استثناء از مجراهایی این‌گونه به دست می‌آید و ظاهر می‌شود.

این سه مسأله که درباره حرکت و تحوّل بیان شد، کاملاً روشن است. هر سه مسأله گویای قوانین کلی پدیده حرکت است که لزوم ثابت‌ها را -هم از نظر قوانین ذهنی و هم از لحاظ وجود عینی- کاملاً گوشزد می‌کند. ثابت‌های ذهنی، همان قوانینی است که در تمام علم‌ها و تکنیک‌ها و هنرها وجود دارد، اما لزوم ثابت‌های عینی و خارجی، از آن جهت است که تصوّر تشابه دائمی رویدادها را در شرایط معین، بدون استناد به ثابت‌های عینی که ذهن انسانی در انتزاع از قوانین، آن را مورد استناد قرار می‌دهد، امکان پذیر نیست. به عبارت روشن‌تر، وقتی مجموعه‌ای از رویدادها به عنوان علت، در مسیر به وجود آوردن معلول خود قرار می‌گیرد، بدیهی است که معلول، یک مفروض ضروری و لازم خواهد بود. با این قید که آنچه دیده می‌شود، رویدادهای خاصی هستند که رویدادهای خاص دیگر را به عنوان معلول به وجود می‌آورند. ما هر اندازه هم این دو مجموعه رویدادها را تجزیه و تحلیل کنیم، به «تحقیقی» به عنوان رابطه ضروری که عینیت هم داشته باشد، نخواهیم رسید. پس این اختصاص از کجا ناشی می‌شود؟ شخصی مثل هیوم، با گفتن «نمی‌دانم»، خود را راحت می‌کند. اما دیگران که جریان علت و معلول را ناشی از رابطه ضروری می‌دانند، خود را به قبول یکی از دو امر مجبور می‌بینند:

۱- آنها یا باید بگویند: اصلاً چنین رابطه ضروری وجود ندارد. لازمه این اعتقاد، این خواهد بود که بگویند: ممکن است جریان الکتریسیته در سیم داخل شود و ورود